

(متن سخنرانی در مراسم رونمایی ترجمه هلندی دجای خالی سلوچ)

یکشنبه ۸۸/۱/۱۶

با سلام به شما خانم‌ها و آقایان

سپاسگزارم از شما میزبان محترم، جناب سفیر - آقای رادنیک و بانو بثاتریس فان

فولن هوفن

نیز سپاسگزارم از مهمانان گرامی؛ از آنکه دانستم این مهمانی به مناسبت ترجمه کتابی از من به زبان هلندی برگزار می‌شود. از این لطف خاص هم ممنونم. چندی پیش به همین مناسبت در کشور شما بودم، در لاهه. به سهم خود خرسندم از شنیدن آخرین خیرها که لاهه بار دیگر عرصه شروع گفتگوهایی بوده است که امیدوارم روشنایی روی خوش را به همراه ادامه دهد؛ روشنایی روی خوش ما با همه جهانیان. لاهه یعنی اروپا - نگینی بر حلقه اروپا. امیدوارم این شروع ختم به خیر باشد. در لاهه - همچنین در آلمان سپاسگزاری خود را از مترجم کتاب آقای دفریس از مسئولین نشر کتاب و از انجمن قلم هلند ابراز داشتم؛ اکنون نیز سپاسگزاری خود را مکرر می‌کنم. هم امسال در پیامی به مناسبت گرامی داشت مترجمی در زبان نروژی که عمری به ترجمه آثاری از ادبیات ایران گذرانده است، مترجمان را به زبان خاموش تفاهم اصطلاح کردم و همچنین باور دارم که اگر مترجمان - فرض محال - نمی‌بودند، این حداقل شناخت و فهم متقابل هم نمی‌بود و دنیا از اینکه هست، به سوء تفاهم‌های بیشتری دچار می‌ماند. پس باز دیگر قدرشناسی خود را نسبت به همه این زبان‌های خاموش تفاهم بیان می‌دارم. برخی آثار من ابتدا به



● محمود دولت‌آبادی خطابۀ خود را در زمینۀ تقدیر نویسندگیش بیان کرد.

زبان آلمانی برگردانده و معرفی شد به همت بانو زیگرید لطفی و همدلی همسر او - زنده‌یاد - محمد حسن لطفی که خود معرف و مترجم افلاتون - فیلسوف یگانه یونان بود در زبان فارسی. جالب اینکه من بعد از انجام کار متوجه شدم که بانو لطفی بیش از دو سال وقت خود را صرف ترجمۀ کتاب کرده بود و سپس خواست که معدودی از واژگان را برای وی معنا کنم. چنان طبیعی در نظرم بسیار پسندیده و احترام برانگیز آمد و همین اتفاق پسندیده این بار در هلند پیش آمده بود؛ یعنی کاری را انجام دادن در سکوت و سپس ارائه آن تا خود کار سخن بگوید. درنگ من در معنای چنین رفتاری از آن است که شخصاً با همین شیوه کار کرده‌ام و رفتار کرده‌ام. زیرا اصل همین است؛ کار با درون در خلوت درون، و در ساعاتی از شبانه‌روز که فقط خدا بیدار و بیناست. فرسودگی تن و شکفتگی روح. ریاضت. آری... کار برای من همواره در مقام ریاضت و عبادت بوده است. به این سبب عادت من شده است که سر فرو بیندازم و به خاک کف کوچه - راه نگاه کنم، و به خود مجال نداده‌ام تا از بیرون به جلوت خود نظر کنم. زیرا خطر از خود راضی شدن و توقع را می‌شناختم و دریافته‌ام نیز که مراقبت از کار و خود، بخش مهمی از رنجی است که در کار می‌گذارم؛ و این را مراقبت نیمایی اصطلاح می‌کنم که تأثیر آن در تمامی آثار بزرگان ادب پارسی نمایان است. شاید انتظار می‌رفته از خودم گلابه‌مند باشم

که چرا در پشت آثارم حامی یا به اصطلاح ایجنّتِ فعّالی نداشته‌ام تا پیشتر و بیش از این آثار این قلم فراگیری داشته باشد؟ اما خود می‌اندیشم ممکن نبوده است؛ مگر می‌توان برای ریاضت و عبادت خود، در همان آن و آنات پیوسته به چیز دیگری هم اندیشید؟ نه؛ من دهقان زاده‌ام و باگردش فصول آشنا هستم. می‌کاری و می‌پروری و محصول را به بار و برکت می‌رسانی؛ همین. با پایان کار تو، کار دیگران آغاز می‌شود؛ و آن هم آهنگ خود را دارد و حوصله مناسب خود را می‌طلبد. مثل خاک؛ مثل خاک باید بود. پراز تحمل و بردباری. پس من به استثنای کودکی و شتاب نوجوانی‌ام که جز با تماشای ستارگان شب کویر آرام نمی‌گرفتم، دیگر همه عمر سر خویش را فرو فکنده نگه داشتم و فقط به زمین و به خاک راه نگرستم. پدرم نیز در شکوه جوانی به من گفته بود چنین کنم «سرت را زیاد بالا مگیر پسر!» هم در مسیر کار و سپری شدن عمر به یاد می‌آوردم سخنی از مادرم را که در کودکی‌هایم به مناسبت‌هایی او به دیگری گفته و من شنیده بودم که «درخت هر چه بار بیشتری بیاورد، سرش فروتر می‌آید!» و من عملاً مصداق حقیقی آن اندرز و مثال‌ها شدم؛ چه در تنهایی و خلوت خانه و یا در عبور خاموش کوچه‌ها. آنک تو از دست و ذهن و گام‌های به آهنگ در نهر آرام موسیقایی که در ذرات وجودم جاری بود؛ و باور اینکه کاری انجام می‌دهم، کاری - کارهایی انجام خواهم داد روی برگ‌های سپید کاغذ، در عمیق‌ترین سکوت‌های شبانه. خرسندی، شوق، وجد، سماع به تک‌تن. بهتر آنکه شب خاموش و کوی خلوت است - به هنجار باش آقا؛ دنیا چون تو بسیار به خود دیده است.» این صدا هم نهیبی از درون بود.

اما... این نیز هست که چون سر برمی‌آوری و یک بار در آینه به خود می‌نگری - حیرت مکن! - مردی را می‌بینی که به رنگ خاک درآمده است. ابروها هم سپید شده‌اند به تاوان عشق، به تاوان عشق و صبوری و خاک! آسمان کجاست؟!



نه! سرخورده نیستم و پشیمان نیز نه! تقدیر من همین بود و مجال بیان توانایی من همین. مجال و فرصتی که همواره فراچنگ می‌آورده‌ام در مسیر آن همه دشواری‌ها، گرفتاری‌ها، مصائب و موانع در جدالی پایان‌ناپذیر و بردباری ناگزیر. صبر و حوصله. به مثل در سال جاری خورشیدی، سرانجام اثری را به چاپ سپرده‌ام به امید نشر که ربع قرن از نگارش آن می‌گذرد. پس تمایز قائل هستم بین ظرفیت و توانایی ذهن با امکان و مجال بیان توانایی در به انجام رسانیدن خلاقیت‌های ذهن و جان. اینجا ایران است و نیاکان من، همچنین کار کرده و بار امانت را به منزل رسانیده‌اند. یعنی با صبوری و قناعت

و بردباری نظر به فراتر از خود داشتن؛ با روشن دلی یک کودک، سالخوردگی یک پیر در
عین نیرومندی جوانی که خستگی را تحقیر می‌کند.

باری... تقدیر من همین بود و مجال بیان توانایی همین، و چنین. و آسمان هست و
باور دارم که فصل‌ها به نوبت از راه می‌رسند!

سخن را نگه داشتم سال بیست بدان تا سزاوار این گنج کیست
با تشکر از شما - محمود دولت‌آبادی - تهران - فروردین ماه یکهزار و سیصد و هشتاد و هشت

منتشر شد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ایران
رتال جامع علوم انسانی
سرزمین همیشگی آریاییان

رضا مرادی مرادی غیاث‌آبادی

انتشارات نوید شیراز

تلفن دفتر تهران: ۸۸۹۰۵۹۴۵

تلفن دفتر شیراز: ۰۷۱۱-۲۲۲۶۶۶۲